از: حکیم باشی

# باز آموزی مدرن!

«داستانی به روایت طنز»

چند وقتی بود که می‌خواستم این دستیار مربوطه خودم را یک امتحانی بکنم، ببینم دوره‌های باز آموزی را خوب گذرانده، یا با تقلب امتیاز گرفته است!

البته این دستیار بی‌نوای من تقلب هم بلد نیست. تا تصمیم به نُت کشیدن می گیرد، آنچنان تنش می‌لرزد و رنگش مثل شربت آنتی‌اسید سفید می‌شود که از اول داد می‌زند که من دارم تقلب می کنم، یکی مرا بگیرد!

این بود که از خیر امتحان کتبی گذشتم و

پیش خودم گفتم: بهتر است یك امتحان شفاهی ازاو بکنم و یك نمرهٔ قبولی بدهم و خیالم را راحت کنم بدین لحاظ دیروز وقتی وارد محکمه شدم با صدای بلند گفتم: آهای دستیار کم! عزیزتر از جانم! ای بی‌نوای از همه جا بی‌خبرم! بیا جلو و خبردار بایست، می‌خواهم تو را یك

امتحانی بکنم، ببینم خوب باز آموزی شده‌ای یا خیر؟ بندهٔ خدا عینهو برق گرفته‌ها درجا خشکش زد و به لکت زبان دچار شد و گفت: آ... آ... آقا ما آخر درس نخواندیم که حالا امتحان بدهیم!

گفتم: حالا نمی‌خواهد هول کنی! چند تا از همین چیزهائی که وردست خودم یاد گرفتی و در واقع باز آموزی شدی، بعنوان سئوال از تو می‌کنم، که اگر قبول شدی برای این دوره پرونده‌ات را می‌بندم و پروانه‌ات را تمدید می‌کنم. بندهٔ خدا همینطوری توی صورتم زل زده بود و هاج و واج نگاهم می‌کرد، بشکلی که با زبان بی‌زبانی به من حالی کرد آماده است به سئوالاتم جواب دهد. بی‌معطلی شروع کردم.

پرسش اول: دستیار از جان عزیزترم بمن بگو که آمپول چیست و B کمپلکس آن کدامست؟

چشمتان روز بد نبیند. همینکه پرسشم تمام شد، انگار که این دستیار همان دستیاری نیست که تا چند لحظهٔ پیش زبانش بند آمده بود، نطقش کور شده بود، بدنش رعشه گرفته بود و دست و پایش را گم کرده بود. همینطور توی چشمم نگاه کرد و مثل مسلسل شروع کرد به حرف زدن! حالا حرف نزن، کی بزن! عینهو بچه‌هایی که سئوال امتحانی راحت را که می‌بینند، شیر می‌شوند، نطقش باز شد. انگار نه انگار که جلسهٔ امتحان است. سینه‌ائی صاف کرد و یك قلپ آب از تنگ روی میز سر کشید و خطابه‌اش را آغاز کرد! حالا چه‌ها گفت و چه‌ها شنیدم بماند! بندهٔ خدا نمی‌دانست که چه خوابی برایش دیده‌ام! چه دردسرتان دهم. آنقدر گفت و گفت که فریادی سرش کشیدم و دستور لال شدنش را دادم! البته حرفم را گوش کرد و ساکت شد، ولی بجای لال مانی گرفتن با خودش زیر لب این‌طور زمزمه کرد: خدمت استاد بزرگوار خودم باید بگویم که آمپول یك نوع دواست که به مریض می‌دهند و داخل جعبه آئینه قرار دارد. به‌رنگهای گوناگونی دیده می‌شود که نوع زردرنگ آن را «B کمپلکس» گویند. این آمپول زردرنگ داخل جعبه‌های مختلفی وجود دارد که گاهی ده عددی است.

زمانی صد عددی می‌شود. یک وقت رنگ شیشه‌اش سفید است برای اینکه رنگ زرد چراغ چشمک‌زن راهنمائی را یادمان آورد! وقتی دیگر رنگ شیشه آن قهوه‌ای است، برای اینکه در مقابل نور آفتاب جرئت چشمک زدن نداشته باشد! گاهی ایرانی است. زمانی خارجی است. یک وقت داخل عضله‌ای است. زمانی دیگر تورگی! است. خلاصه چه بگویم استاد بزرگوار و بی‌همتا!

به این جا که رسید کاملاً نطقش کور شد و دیگر حرفی نزد. ظاهراً خواست نفسی تازه کند، که سرش فریاد کشیدم: چیه داری با خودت حرف می‌زنی؟ ورور جادو گرفتی؟ نکند لق لقه زبان داری! اختیار آرواره‌ات دست خودت نیست؟ اگر مثل برق تهران خاموش نشوی، همینجا مردودت می کنم! بنده خدا تا کلمهٔ «مردودی» را شنید، عینهو برق گرفته‌ها خشکش زد و حرف زدن که هیچ، حرکت هم نکرد! دوباره به او نهیب زدم که آماده پرسش دوم شود. کمی حالش سرجا آمد و بالکنت زبان خاص خودش، آمادگیش را اعلام کرد. منهم که دیدم اینطور است دوباره امتحان را شروع کردم.

پرسش دوم: حالا برایم تعریف کن که این آمپول زردرنگ! با آن طول و عرضی که گفتی، به چه دردی می‌خورد؟

دستیار مربوطه تا سئوال را شنید از آن حالت خلسه بیرون آمد و لکنت زبانش هم خوب شد و دوباره شیر شد و مثل دفعهٔ قبل سینه‌ای صاف کرد و نطقش را شروع نمود: از کجایش بگویم، که این آمپول زردرنگ معجزه می کند! برای هر دردی درمان است. پا درد را خوب می کند. سوی چشم را زیاد می‌نماید. برای کمردرد خاصیت دارد. باعث تقویت دل و روده آدم می‌شود. پوست را جلا می‌دهد. صورت را صفا می‌دهد. سردرد را برطرف می کند. از سکتهٔ قلبی جلوگیری می‌نماید. سکتهٔ مغزی را محو می کند. گردش خون را تند می کند. حرکت پلکها را کند می کند. مجرای گوش را باز می کند. لوزه‌ها را کوچک می کند. سینه را صاف می کند و...

به اینجا که رسید دیدم اگر همین الان جلویش را نگیرم معلوم نیست که تا کجاها خواهد رفت. این بود که فرمان آتش‌بس! دادم تا سئوال بعدی را مطرح کنم. ولی از من اجازه گرفت تا یک چیز دیگر هم بگوید. اجازه دادم. چنین ادامه داد: استاد عزیز! خلاصه کنم که اگر بجای بقیهٔ آمپولها، همین یک عدد «B کمپلکس» ناقابل را بسازند و توی داروخانه‌ها بریزند، همهٔ مشکلات حل شده، تمام دردهای بی‌درمان شفا یافته، نسخه‌ها تکمیل گردیده و ناصرخسرو هم تعطیل خواهد شد.

حرفش که تمام شد، گفتم: حالا خودت را آماده کن تا پرسش بعدی را برایت بخوانم.

پرسش سوم: برایم بگو حالا با تمام این حرفها، آمپول «B کمپلکس» را چه جوری مصرف می کنند؟

این بار هم چون راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شیرین گفتار داستان امیرارسلان چنین حکایت کرد: البته مانند آمپولهای دیگر با اره سرش را می‌برند و با

سرنگ به بدن بیمار وارد می کنند، ولی بعضی‌ها می‌گویند اگر سرنگش با ارز شناور باشد، مجرب‌تر است.

در حالی که می‌خندیدم، گفتم: دیگر حرفی نداری؟ دستیار بی‌نوا گفت: نخیر. حرفهایم تمام شد و حالا منتظرم که قبولیم را اعلام نمائی.

در حالی که توی چشمهایش خیره شده

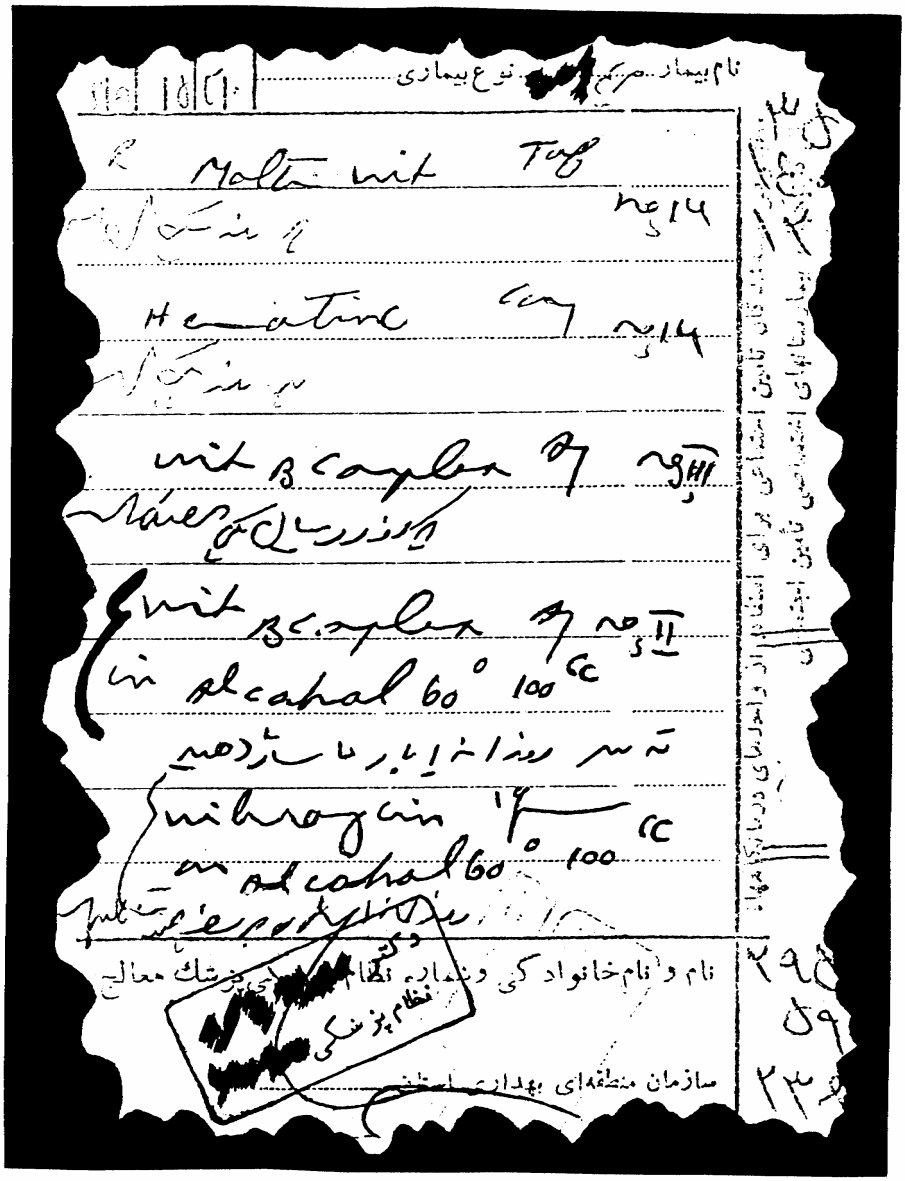


سند تاریخی و محرمانه

بودم گفتم: در واقع باید تو را «مردود» اعلام کنم. تا کلمهٔ «مردودی» را شنید دوباره بدنش رعشه گرفت و زبانش به لکنت افتاد و با همان لال‌بازی که معمولاً در اینجور مواقع به او دست می‌دهد گفت: من... که همه‌چیز... را گفتم... پس چرا مردود... شوم؟ این بار بنده شیر شدم و برایش گفتم که تازه گیها یك نوع مصرف جدید برای این آمپول جادویی! پیدا شده که هم برایت شرح می‌دهم و هم نمونه می‌آورم! بدین ترتیب بود که ایندفعه من شروع به ایراد خطابه کردم و گفتم: خدمت دستیاری که شما باشی، اخیراً نمونه‌ای دیده شده که بایستی در کتابهای معتبر دنیا نوشته شود! این نمونه عبارت از مصرف آمپول « B کمپلکس» همراه با الکل است که اگر این معجون!! را روزی یك‌باربه «ته‌سر» بمالند، حتماً با معجزه‌ای! که صورت می‌دهد، هر گونه کچلی را چنان درمان می‌کند که انبوه موهای سبز شده در محل کچلی! تومنی هفت‌صنار با گلکاری شهرداری توفیر دارد. البته در این مورد، سند محرمانه‌ای بدست آمده که از ترس انگلیسها، یواشکی نشانت می‌دهم. فقط مواظب باش بعنوان سند «شورای امنیت» ثبتش نکنند! با دقت ولی یواشکی نگاه کن تا قضیه دستت بیاید. البته بایستی گفته شود که‌این درمان معجزه‌آسا! که برای اولین‌بار کشف گردیده و اگر در باب آن کتابها نوشته شود باز هم کم نوشته شده، زمانی تکمیل می‌شود که همراه با مخلفاتی باشد که در سند فوق ذکر شده است. یعنی مصنف این سند گرانبها برای خالی نبودن عریضه، افاضات دیگری هم کرده‌اند، تا در واقع خالی نبسته باشند! بدین ترتیب یکبار دیگر به تمام محافل علمی جهان اعلام می‌کنم که‌معجون! « B کمپلکس + الکل ۶۰ درجه» کشف ما است و حداقل تا ده سال دیگر کسی حق استفاده از آنرا ندارد. البته اگر کسی بگوید که اینگونه مصرف آمپول درست نیست، حتماً با کشفیات علمی جدید مخالف است و صد البته ریگی به کفش دارد!

حالا بشنوید از دستیار بیچاره که به محض شنیدن این خبر علمی! و این کشف جدید! انگشت بدهان همینطوری مانده و از اینکه رودست خورده، شوکه شده است. به‌همین خاطر با کمال تواضع انگشتش را از دهانش درمی‌آورم و به آرامی روی صندلی می‌نشانمش و یك لیوان آب قند به او می‌دهم و حالش که جا می‌آید به او می‌گویم :ببین دستیار جان! در دنیای علم امروز هر لحظه کشف جدیدی اتفاق می‌افتد و پرواضح است که تو در این گوشه محکمه بنده از آن بی‌خبر باشی. البته بنده این کشف جدید، یعنی استفاده از آمپول « B کمپلکس» برای تقویت «ته‌سر» آنهم بصورت ماساژی مخلوط با الکل را به تمامی دست‌اندر کاران این حرفه تبریك می‌گویم و امیدوارم هرچه زودتر شاهد استفاده از مخلوط آمپول B12 همراه با الکل برای کوچك شدن بینی‌های کوفته‌ای!باشیم که هم کشف جدیدی را ثبت کنیم و هم بینی‌های گنده! رااز چاقوی جراحی نجات دهیم! ضمناً برای اینکه دل دستیار را هم بدست آوریم، یك عدد نمره ده به او می‌دهیم تا «ناپلئونی» او را قبول کرده باشیم.